

احادیثیکه در باره تقیّه مستفیض و مشهور گشته بآن امور حکم مینماید که ذکرش اشارت و هم صورتی
 بنده تا بهر جهت چه رسد و ازینجا است که باقر مجلسی با وصف بو الفصولی و ابو الهوسی که در ذکر
 خرافات دارد و نزد ایشان بخاتم الهدی معبر است در کتب مضمونه خود مثل حق الیقین
 برزید و قناعت و صبر و سکوت جناب فاطمه معترض شده و بلفظ امکان و لیت و عمل
 در عربی و فارسی تکلم کرده بعد و جواب گشته و بادی غور و تامل معلوم توان کرد که
 بر چند دست و بازده لیکن سنی او بکلی نرسیده بلکه اعتراض دو بالا گردیده پس
 جناب سیده را که حال نشان بر اصول رخصه بدان نوبت رسد که سخ گفتن
 نمی توان و شهنش نمی توان بچگونگی از شین توان گفت و الا خلفه جزید عهدیه
 و نکتہ موافق بر اظهار مخاطب در من منتهی الکلام و مانند آن دیگر چه کرده اند از سنی
 چهارگان راضعت مصارعت گاهه اتفاق بقفا و خلاف جناب خاتون جنت
 بر اصول اهل بیت و منت منت با رخدا یا مگر گویند که مراد از عهد و موافق میدان داری
 و فوج کشی و شمشیر زنی بود و انگاه مثل زرم جهان پهلوان اسفندیار روئین تن و کار
 زار بر زد و گید و بش و این صورت نه نسبت فالعبد و بحالها و الموافق علی منوالها و لیکن
 انشاء الله تعالی عنقریب عبارت حدیث و صیغه را بر زبان متحد فانی ترجمه میکنم تا بر کس
 عیان شود که این تاویل که از خیالات مجلسی مانند است سر آنگه و سوسه شیطانی بود
 پیش نیت سلیمان و لیکن فوج آرائی و میدان داری فرع وجود شکر است و هرگاه
 بود و عمار و غیر هامن الارکان و الایر از شریک اهل بیت اخبار نشوند و سلاح بر تن
 راست ننگند و قلوب عزت را خراشند و سر بر آستانه خود را با وصف مزید تا کید و توثیق
 نشود و نماند پس از تکالیف زار و فوج کشی چه میفهمی داشته باشد و اگر مراد از آن
 جمع کردن زنان بنی هاشم است پس می توان گفت که انکار از آن انکار روایات
 خویش است چنانکه در بجا رود دیگر کتب اسفار خطه طویل و عریض جناب سیده ذکر کرده اند

اہم قدر اندکہ جماعت نسوان را سہراہ بردہ بودند کمالا کجی الغرض انسوس انیت کہ شیخان
 بر مزعوم امامیہ داور فاقمت ندادند و بمقتضای رخص ترک معیت نمودند و الا امید از
 تہویر و شجاعت کہ بر اصول امامیہ زیادہ تر از شجاعت مرتضوی بنمایند چنانچہ بر بنیاد
 فتن از بخار و کتاب حق البیقین وغیرہما واضح و لایح است آن بود کہ کو افتح و ظنوی افراشتند
 و در اندک زمانی و مارا از تعلیم برمی آوردند و بر تحکم کہ بنجایت ہندی عبارت از نیست
 مانع نشدند و فریب کہ نمی خوردند بلکہ روایات جنگ و قتال بنت مکرم حضرت شعیب
 زوہر حضرت کلیم اللہی کہ بروہی حضرت موسی لشکر کشیدند و او مبارزت دادند از کتب
 و ادیان شیعہ محوسہ شد کہ از زبان خود میگویند کہ در ذات مقدس مرتضوی جمع منازل
 ہارونی نسبت بحضرت موسی بود غیر از نبوت کہ کمتر از امامت باشد و این قصہ
 را مجلسی بخار بر روایت اکابر خود آورده و در تراجم ہم ذکر کرده و جناب میرزا کاظم
 علی صاحب در رسالہ کہ بدو جز نوشتہ مرسوم خود است دلالت صاحب تفسیر آیات
 کریمہ و عدالت الالبہ باطل فرمودہ و بجاشیہ خویش آنرا مٹھی نمودہ افتخار بر آن داشتند
 نیز بہ تقلید مجلسی و اخذ کمالا کجی و ازینجا بروایات قوم رواقص ثابت شد کہ ابقرم
 امور لانتبات مکرمہ انبیاء بادے شدہ اند فلینحفظ اند الحقیق فانہا قاطع العروق
 سہنوات المنحاطب ذی النظر الدقیق التي جمعہا فی عدۃ من الاوراق الاخر و وقع فی ا
 لناموس الاکبر عبارت موعود انیت کہ کلینی بسند معتبر از حضرت امام موسی
 بن جعفر روایت کردہ کہ آنحضرت فرمود کہ از پدرم صادق پرسیدند کہ آیا چنین بود
 کہ حضرت زین العابدین کاتب وصیت نامہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ وسلم بود
 حضرت ابیرا الثامی کہ فرمودی نوشت و جبریل ملائکہ مقربین گوہان بودند حضرت صادق
 سلامتی نہایت شد بعد از ان فرمود کہ چنین بود کہ گفتی چون وقت وفات
 آنحضرت پیشتر جبریل از جانب خداوند جلیل نامہ نوشتہ مہربا کردہ شدہ بنیان

خداوند عالمیان از ملائکه مقربین فرارسید و گفت یا محمد امر کن که بیرون کن
 آنها را که نزد تو اند تغییر از تو صی تو علی بن ابیطالب تا آنکه نام آسمانی را از ما بگیرد و چون
 تو گواه بگیرد ما را بر آنکه ما را با و مسپردی و او صامن شود که عمل نماید با آنچه در آن نامه
 است پس امر کرد حضرت رسول که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بنفیر از علی بن
 ابی طالب و فاطمه علیهما السلام در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد
 پروردگار تو سلام میرساند و ترا میفرماید که این نامه آن خیریت که پیشتر در شب موعود
 و غیر آن عهد کرده بودم و با تو شرط کرده بودم بآن ویر تو گواه گرفته بودم ملائکه خود را
 یا آنکه من کافر از برانسه گواه بودم چون این سخن را جبرئیل شنید بند باسه
 بدین سیار کش از خوف پلرزید و گفت است جبرئیل پروردگار من سالم است از
 از همه نقضها و از دست همه سلاهیها و سیوشت او بر میگردد همه سلاهیها
 است فرمود پروردگار زین و دنیا بپند خود ننوده است بنم و نه نام پس نام مرا
 با حضرت داد و امر کرد که آنحضرت با میرالمومنین نامه دادند پس پیغمبر خدا آنحضرت
 داد و فرمود که بخوان و ترجمه تا حرفهای من ترجمه ز رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که این عهد پروردگار من است تا به من و شرطی است که بر من گرفته
 و مانعی است از تو در من و من بسیارند با هم از تو آنچه خیر خواهی است بود
 جعل آوردم و ادانی رسالتهاست خدا کرد حضرت امیر فرمود که گواهی میدهم
 از برانسه تو پروردگارم فدای تو بود که تبلیغ رسالت کردی و خیر خواهی است
 نمودی و تصدیق می نمایم آنچه گفته و گواهی میدهم از تو گوش من و چشم من
 و خون من پس جبرئیل گفت و من نیز از برانسه پروردگار آنچه گفته آمد از حمد گواهی نام
 پس حضرت رسول فرمود که یا علی هر رفتی و میستی را و دانستی آنرا و صامن شدی
 از برانسه خدا و از برانسه من و دانستی بعبه که در آن نامه نوشته است حضرت

امیر فرمود بی پدر و مادرم خدا تو باد بر من است همان آنگاه و بر خدا است که بر ما
 کند و توفیق دهد که بکن عمل نمایم رسول خدا فرمود که یا علی میخواهم که بر تو گواه
 بگیرم و چون روز قیامت نزد من آئی گواهی دهم که حجت بر تو تمام کردم حضرت امیر فرمود
 که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که با ایشان آمده بودند حاضر آمدند و میان من و تو
 گواه شدند بر من و ایشان را گواه بگیرم پدر و مادرم خداست تو باد پس حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را گواه گرفت و از جمله اموریکه بر آنحضرت
 شرط گرفته است باو جبرئیل از خداوند عالم بیان این بود که یا علی وفا میکنی یا پوچدین
 نامه هست و از دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند دشمنی کسیکه با خدا
 و رسول دشمنی کند و بیاری نمودن از ایشان بر آنکه صبر کنی بر فرود خوردن خشم
 ایشان و برگرفتن حق تو و غضب کردن خمس تو و ضایع نمودن حرمت تو حضرت امیر
 گفت بلو رسول الله پس حضرت امیر فرمود که سوگند بخواندی که دانم را شگفت و
 خلافت را آفرید ششیدم از جبرئیل که میگفت که یا رسول الله اعلام کن او را که بتک
 حرمت آن خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و زین مبارک او را
 از خون بر او غضاب خواهند که پس حضرت امیر فرمود که چون این کلمه را ششیدم
 از جبرئیل بدوشش شدم و بر دوشم و گفتم قبول کردم و راضی شدم هر چند بتک من کند
 و ستبارا معطل و کتاب الهی را پاره کند و کعبه را خراب کند و ریشم را از خون برنگین
 کند در همه حال صبر خواهم کرد و امید خیر از پروردگار خود نخواهم داشت تا آنکه مظلوم
 نزد تو ایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و حسن حسین علیهم السلام را
 طلبید و ایشان را اعلام کرد مثل حضرت امیر جواب گفتند پس وصیت نامه را مهر کردند
 بهر دست بهشت که آتش با آنها نرسیده بود و نامه را بخت امیر سپردند و چون حضرت
 موسی سخن را تا با بنجار سبب اندر او رسید که ایاد وصیت نوشته بود که ساقی

غضب خلافت آنحضرت خواهند کرد حضرت فرمود بلی والله آنها جمیع آنچه کرده اند در آن
 داشتند بودند بگرشیده قول حق تعالی آنها سخن نمی آید و نکتب با قدم او آتار هم
 و کل شیء حصینا ه فی امام حسین یعنی ما زنده کردیم هر دو گانه را و می نویسم آنچه پیش
 فرستادند و آنچه بعد ایشان مرتب می شود و همه چیز را را احصا کرده ایم در امام حسین
 یعنی لوح محفوظ یا امیر المؤمنین پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 یا علی و یا فاطمه یا ایهما یا ایهما گفتیم و قبول کردید و با آنها عمل می کنید گفتند یا قبول
 کردیم بعد ازین حدیث که محمد فانی از طرف حضرت مرتضوی در باره کساح ام
 کلثوم عذرت نهاده بخاطر بیخ مسلمانان تا در آن مذکور خطور تواند کرد و بعد تا کیدات این
 امور است شبها و ملائکه مغربین و آنجا دهم هر یک که در هیچ امری این قدر اهتمام نرفته
 بود ممکن است که جناب سیده بصارعت مجاز باشند و در باره فدک دست
 از صبر و زهد و تسلیم بردارند مگر این سب و سقندین اورا از جور و اجور باید دید که بکار
 و جواریدین حضرت خاتم النبیین را از جمله غاصبین قرار دادند و جناب سیده انسا
 العالمین را سعاد الله از دانه ملت و دین بدگر و ند جانها که کسی از اهل حق برین
 خرافات گوش نهد و جز حقا و سهوها از ابلهت عظام و اصحاب کرام متصرف گردد
 بجلال و کبریائی الهی این اخوان الشیاطین فقط برائت اولاد معنوی خود بین
 می بینند و قومی را که مصداق آیت کریمه **یُرَادُّونَ لَعْنَةَ اللَّهِ الْكٰفِرِ** **لَا یَجْعَلُ لَیْمٌ خَطٰئِیْ اِلَّا خٰتِرَةً اَنْذَرْتُمْ**
وَدَانِیْ می گیرند و آنچه بر روی خویش می زنند و موسی ریش میکند و زینب
کحان نباید پرو که در بر همزدن وصیت مذکور فقط برائت جناب فاطمه کوشیده
 باشند زیرا که در پی حضرت امیرم درین خصوص گردیده در احادیث طویل براسالی
 آمده است که جناب امیرعبد این وصیت را بفرج کشی بر عمال خلیفه اول و خون
 ریزی او و هم صنایع بدایع مصارعت با آن گوان صدیق شکتند چنانچه قبل این مجلا

گذشت و تفصیلش از کتاب کبیر از آل العین عن بصارة العین باید حسب وقت تحریر
 این مسطور بخیا لم آید که چون فرقه کالیبیه با وصف تشیع جناب مرتضوی را بجهت آنکه عن
 خود را طلب نکرده بر تخریب دینی سکوت در زبیده زیر زبان گرفته اند چنانچه از تبصره العوام
 ثانی علم الهدی رقصه هم نبطیه می رسد پس لقب الکلبه بر لقب فرقه اشاعریه می باید
 که حتی بر یکی را از ائمه بدی و جناب فاطمه زهرا چنانچه باید او را میکنند و از خاتم حدیث
 وصیت که زبانی مجتهد فانی و انسی عیان است که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 با وجود علم قطع که جناب امیر و حضرت سیده بر حرفی ازین وصیت عمل نخواهند کرد و فقط اتمام
 حجت رو بروی ملائکه مقربین و حضرت جبرئیل و میکائیل نموده اند چنانچه ارشاد نبوی
 بر اشعری حدیث وصیت دلالت بر آن دارد که فقط اتمام حجت منظور و مزید اهتمام
 مقصود بود و حدیث قال صلی الله علیه و آله وسلم یا علی می خواهیم که بر تو گواه بگیرم و چون
 زقیامت نزد من آئی گواهی دهم که حجت بر تو تمام کردم و لرزیدن اندام مبارک سبب
 نیز از همین سبب بود که از علی بن ابی طالب و مانند او هرگز عمل برین وصیت صورت
 نه خواهد بست بلکه او بجز دو فوات من این عهد موثق را خواهد شکست و دست از تقیبه
 خواهد برداشت و هنگامه مصارعت و اراده جنگ و قتال با خلیفه اول گرم خواهد
 کرد و خود با دشمن احداث الشیعه الکلبیه بعد الاسلام و من اللاحاد بعد الایمان
قوله فای محمد و منی ذلک **اقول** من هم بمن اعتقاد دارم که مخدوری و ممنوعی
 نزد تابعین عبد الله بن ابی دین نیست که تشیع پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خارج سلمان
 فارسی داخل باشند و الحق که بر گاه بر اصول مدعیین مزید و لا در وثاقت بلکه درین
 ایمان حضرت زهرا نقلوا باشد که اشرنا پس مخدوری درین مقام لازم نمی آید که لا تخفی
قوله لخص انه **اقول** قطع نظر از آنکه منشی بدیع رشم که زبان و اصغین از توصیف
 تخریش اقطع و ابکم است درین عبارت که خود فانی و فصاحت و بلاغت جلالی نیز

در بیان صفت و کبریا حضرت
 و از کتب معتبره و معتبره
 از تفصیل و کبریا حضرت
 در بیان صفت و کبریا حضرت

اوراک بدست داشته و بر سره الفغان را که از دست گذاشته و کیت ازین برود
 که در تحقیق مسغه و کدام از ایشان خاغان علم و فضل را بدعوت شوی و رنگینی با گرفت
 محض که به سبب غفلت از موارد استعمال لفظ اهل بیت و عدم اندک تعجب در معنی حد
 قاضل معاصر را توهمات دور از کار در گرفته و قد کشفنا القناع عن وجهه الحق قال محمد علی
 علیه السلام علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 احق تم قال رئیس القوام الاملکین الذی لم یوجد لظرفه فی العالمین کما یدل
 علیه امر کاتبه الی ارسالها الی نور الدین و نیز روزی فاضل معاصره
 شفا بطریق طعن گفته که حال شیعه پس عجیب است که از وراج طاهرات را در عداد
 اهل بیت نیکند و حالانکه اطلاق این لفظ بر جناب ماریه قطیه بانکه از سر پاسته اکتبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند در حدیث مروی بطریق اینها آمده و در سند این سخن
 حدیثی نوشته فرستادند که عبارتش اینست علی صافی اطبا الشراطه هورن فخر الفهرست
 در رالعلاید للشریف الشمانی روی محمد بن ضفیه عن ابیه امیر المومنین صلوات الله علیه
 قال کان قد کثر علی مارتة القبطیه ایما هم فی ابن عم ابا قبطی کان یزورنا و تخلف الیهما قال
 الی صلی الله علیه و آله و سلم خذ اند السیف و اطلق فان و هبته عندنا فاقتدلت یارسول
 الله اکون فی امرک اذا امرتنی کالسکة المماة امضی لما امرتنی اطم شاید پیری مالایری الف
 فاقبلت متوتیها بالسیف فوجدته عندنا فاختطبت السیف فلما اقبلت نحوه عرف انی اریع
 فانی یخبر فی البها ثم روی فی فتیله ففاه و شعر بر جلویه فاذا انما احب اصح مال مالک حال قلیل
 و لا کثیر قال نهدت السیف و رجعت الی ابی صلی الله علیه و آله و سلم فانه فقیه فقال الحمد لله الذی
 یفر عن اهل البیت اولی صلی الله علیه و آله و سلم فانه فقیه فقال الحمد لله الذی
 که اگر بر جسم اعتراض میکنند امثال نظر بر اطراف و جانب کلام بکار برده اگر از جانبش خبر
 جوابی منقولی می باشد آنرا ذکر کرده بغیض ابرام سے بردارند که فقط ورد و

قال سواد بل انشای
 مالایری الغایب

انگشالی مهمل الجواب را منعم انکالشمه مایه جزاف سازند آیا بدین سامی این اشکال جلی دارد
 یا نه و نوبت بتعمیر کشید باری نفع عصا است این کثیر العورات متبته شده سرزند افتند
 و دست ازین تعفن بر و نوشتند که هرین باب بار بار خاتمه فرسائی می سازی و بچوب
 اعضالی که بحدیث آن اهل بیت کل نبی او صیقل و ارد است نمی برداری و همین سخن
 جناب نشان باعث بر تسطیر سطو و سابق افتاد لیکن چنان قرع صحیح این سر و پا کرد که با این
 هنوز پیش هم مذمبان خود ذکر حکایت ماریه رضی الله عنهما می نمایند و داد استخراج لخواهر
 میخواهند پس احب افتاد که چلیاب خفا از روس منغلط که جناب مشارالیه را باعث اعتراف
 افتاده بر کشدن مجال بالا حواله تنگتر کرد و عقول مستینا بمقتی الحی و الصواب و مفیض فضل
 الخطاب که اگر ما قبول سازیم که اطلاق اهل بیت بر جناب ماریه باعتبار معنی سکنه و سیر بودن
 جناب نشان آمده هیچ مخدوری ندارد باقی مانده فقره بصرف عن الرحمن او بصرف
 عن علی اختلاف طریقی الحدیث کما کتب الفواصل الممدوح بحظ این فقره هم اصلا موید مقصود
 شان نیست چه فقط کلمه بصرف عن الیاق استستهاد ندارد زیرا که در تقدیر معقول محذور
 سعی بر چه تواتر است و مع کلمه الرحمن هم اصلا نماند مگر در خاطر شان نمیکند چنانچه مقصود
 شان اینکه با و خال جناب ماریه در انبیت و اذتاب جنس نزول آیت تطهیر در شان
 ازواج مطهره بالا افراد او بالا شتر اک اشبات نمایند و انی ذلک زیرا که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله شکیز صرف رحمن خاص یعنی تهمت بجهت آمد شد این هم جناب ماریه
 فرمودند این معنی باخذ سے الدلالات بر تطهیر از جمیع ارباس که مفهوم و منطوق آیت
 تطهیر بران دلالت دارد و دلالت ندارد تا بسبب این به ترقی تمام اذتاب از جناس
 حکم کلمه جنس باستتراق و تطهیر مطلق براسه ازواج طاهره توانند کرد و ذلک بین الاستدلال
 فیه و این هم که گفته شد بطریق عا شاة و تسامی غیر مسلم و الاحقیقت جناب ماریه از ضمیر
 عنایم اذنیست زیرا که ضمیر متکلم مع الغیر حقیقت است و متعدد بر شخص واحد اطلاق

نمی کنند مگر بجز اول البصار الیه بدون ضرورت و اعجیبه الیه و ان بمان فی حلیف نقدان بلکه
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غیر متکلم مع البیرونات اقدس خود و این عم خود را اراده
 فرموده اند و دلیل قطع برین معنی اینکه لفظ صرف بجای مستعمل میشود و وقوع
 آن امر محتمل باشد و چون اشخص محبوب بود و علم الیهی جمیع جزئیات هم محیط احتمال وقوع
 رحب گنج بود که حرف من الله وقوع آمد آری اگر برده از روسی کار بر سنی
 افتاد و بعضی محال قتل آن بیگناه واقع میشد استعجاب باشد رحب سوس سلطان ا
 لانبیاء و سید الاوصیاء راجع میشد بر همین معنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکر انبوی
 بجا آوردند که از ما هر دو کس صرف رحب فرموده بدلا لغیار الیه بل ظاهر غایتیه الظهور ظاهر
 که فاضل معاصر متدل هستند پس ما را در زدن غموشان بسیار احتمال کافی و برین کیف
 که معنی حدیث در آنچه فقیر بیان کرده منحصر و معنی غموشان دشواری بطلان مدعیان است
 که بخاطر فاضل موصوف اعتراض مشربک الورد و با حاط علم معصومین صلی الله علیه و آله و سلم
 و ما بکون بگذرد چه احکام شریعه بر حسب ظاهر اجراء پذیرد حتی که کفار در باره آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم سواذن میگفتند و حضرت ایزد جل مجددا در کلام شان پابیت
 اذن خرم فرموده و نعم علی الذر فان امهل الماحل و ساعد القدر اوجب شکر کل ما
 انصح به فی کتابه ذلک اطهر البایع النظر استهی کلامه بحدوث احوال این افاده تازه
 قطع نظر از آنکه مورث عار و تنگ مذکر میل مشهور یعنی نیست بعد از جنگ است
 مورد اباحت ارباب نظر مسلح الظاهر اهل نراست کشتن آنکه تعلق بمناظرانی
 دارد که سیاه فقیر این تخریر زبانی دانستند و در محبت بتائیدات سماوی و توفیقات
 علوی سخن براتنا بخانه رسانیدم بلکه خون را در عروق اهل خلاف خشک گردانیدم و بیجا
 جمیع از آنماید که تیریک صحبت بودند و هم بعضی از خساد اقرار بدان دارند که طلا
 قتل لسانی و بلاغت بیانی مخاطب فدره ارباب سخنزدانی باقی نمی ماند و حیرت

از طرف این سلاح یادیه محمدی بود و این خودی است که فارغی هم اول دلیل بران
 موجود که عارفه بعد از طے این مرحله خواسته بودم که اگر با وصف عجز از جواب کتاب
 تغییر که معنای ایزدی بر منصف و کبیر عیان گشته بودم و جمله دارند و تحریر مباحث
 علامیه خوانند خد شمر طر اضربه انکارند آرا جمله آنکه تغییر مشاطرات را بجز تحریر
 در آورده ام و امور واقعه را از قبیل قال جانبین مدفوسه افکنده ام نزد جناب میفر
 ستم بهر دشمنی اوت خویش مین فرمایند و هر کسی نام نقش الامر سے گواه شود تا اگر اساس
 تغییر احدی از جانبین بر مشاطره موسس باشد کسی از حد و مقرر سے در نقش از جانبین
 رود و این شرط و آنچه بدان تعلق داشت در وقت طویل نوشته فرستادم و جناب تمل
 در الزام مالا یلزم شمر دند و بعضی را از حد امکان بدر آورده و صاف صاف گفتند
 که قائل بر امر واقعی شدن از محالات است رساله مشاطرات از بیعت در مسود است
 مانند حکایات آن زیاد کردون باعث خلط بحث میدانم لهذا قدر ضرورت که متعلق با مقام
 است بالضرورت میگویم و اگر کسی قصد تکذیب داشته باشد با و بعد مشاطره میگوید
 بدان و فاک الله تعالی الی معارج الکمال و حفظ قلبک من الارشاد و الزمزال که موجب
 قیل و قال و تحریر کرد اهل بیت رضی الله عنهم و باعث مدکار حدیث حال ماریه تبیط باقی
 عنایت این بود که در ور سے بر زبان فاضل مترض گفته بود که از روسته سلطه
 زیاده از حد بیان داشتیم و لیکن باره از مودم که وقت تغییر شما انصاف من هم
 میرسد گفتیم بر خلاف جناب منرا انساب تمام رو میدید فرمودند چرا بنایت که است
 و بلند این صحرا از دیده بید و بید و گرم و سرد و روزگار شبیده مصداق شعر ششوی
 کردیده اید سه صحرا بار بار و شبید تمام و بقصد و هفتاد قالب دیده ام گفتیم این
 امر است تر باید کشود فرمودند که بحال سابق اشاره کردم که شما در صحبت جناب
 میرزا کاظم علیها صلوات الله و تعقیب ساخته بودید گفتیم بیعت محض و دروغ بحث است

هرگز صحبت بنده تنقیه و توبه نبوده فرمودند که از شخص شنیده ام گفتیم بالیقین
 آن شخص بر من افترا کرده و دروغ گفته در آن وقت بسبب ضیق فرصت همین
 قدر مجال سخن یافتیم که روزی بجزوت یا جلوت این قصه را از مبتدیان منتهی زبانی
 غیر بالضرورت باید شنید فرمودند که انشاء الله تعالی وقتی از آغاز تا انجام سخن
 خواهم کرد و این وقت بصورت شدید سوار میشوم پس تا چند ماه در صحبت
 عالمی پیش آمد بلکه وعده گفتن و شنیدن غالباً از خاطر جانبین افتاد و حتی
 بخدمتشان خاطر بودم که شعر مذکور تقریب ذکر سلاطین و امرای روزگار
 که بر خزان و چهار برنگ و دیگر رنگین میشوند بر زبان مقدس آمد و وعده سابق
 را بباد داد عرض کردم که اگر فرصت باشد حال فقیر و محتاجت مرا کاظم علیقا
 همین وقت باید شنید فرمودند اسم الله گفتیم که من در سفر بودم که ناگاه
 سائچ و فوات مولانا رشید المکملین بگوشتم رسید بدلی گفتیم که اکنون از
 علمای سنت کس نمائده که در مقابل علمای امامیه و اولیای کتب و بدو از کتب
 شیعه بالزام شان پر دو پس بالضرورت از تلاش معاش دست باید برد
 و سزاگلا علی الله در لکهنو که کتب بر فن در آن مجتبع تواند شد بخدمت کتب تکمیل
 فن مندری باید گشت بارے بجلت هر چه تمام تر در لکهنو رسیدم و بتلاش
 کتب میگردیدم روزی بخدمت عزرا صاحب موصوف که فزوه فقهای امامیه
 عمده زایدین اثنا عشریه افضل نجرین اکمل مناخیرین ایشان بودند رفتم فرمودند
 کینے وجه مذہب داری گفتیم نام من جیدر علی است و مذہب سنت دارم گفتند
 الحمد لله که آرزوست من همین بود که شننے از سنیان درین وقت فرار
 رسد تا سخی باو بگویم و از عیاشی اتفاقات آن که قبل از
 آمدن شما شخص براسے ملاقات آمد بود چون در یافتیم که سید

و مذہب شیخ داده با او گفتم که برین تقدیر ضرور است که بزرگان خود را بدین میگویند
 باشی میخشد و گفت که اگر با وصف تشیخ شیخ می بودم کلام شما صحیح میشد
 و بر تقدیر زیاد تشیخ چگونه اعتراض مذکور بسوی من مستوجب می شود گفتم
 مگر شما را چیزی نیست که امام صادق علیه السلام فرموده اند که ولدنی ابو بکر مرتین
 هرگاه شما از فرزندان آن جناب آید و صدیق از بزرگان صادق است
 و مذہب شما و مذہب شیعیان ناگزیرا اشکال مذکور داده می میشود که شما
 بزرگان خود را بدینگونه سکوت کرد و صحبت منقضی شد بعد از این
 بخیاں داشتم که اگر بحسب اتفاق سنی نزد من آید بر طبق مذہب او احترامی
 برو خواهم کرد عرض کردم که مولانا من سنی هستم جناب سیامی بے تکلف
 ارشاد فرمایند که تقریر اعتراض چیست فرمودند که در کتاب بیان بارها دیده
 ام که تا انسان بذكر الهی مشغول است بدائرہ رحمت داخل است و هرگاه بکار
 دیگر مشغول شد ملعون میشود پس خلفا که با امور مالی و ملکی و دیگر مباحات
 خلافت مصروف بودند چنین و چنان باشند اگر جوانی داری ببار گفتم
 اگر جناب راتالستماع باشند تا نیایم اجازت بایده او فرمودند که اینک
 بار دیگر بردانگی دادم بے تکلف بگویند و همچو من بے خوف تقریر کنید آنچه جناب
 در کتب اہل سنت دیده اند از مقولات اہل تصوف است و آن شیخ دیگر است و
 سلسلہ تکلمین پنج دیگر قطع نظر از آن خلفا سے را شدین بنحو ان افند تلیم
 جمعی که بہماختلاف تشیخ مشغول داشتند و نیابت جناب سید المرسلین
 پیگردند چاشاک از دائرہ عبادت و ذکر الهی بدر رفته باشند خود اہل تحقیق از اہل تصوف
 و فقہ و تکلم در کتب خویش تصریح کرده اند کہ در تجارت و زراعت و مانند آن کہ بہ
 آدمی را برای معاش خود و فرزندان و منہ بان بروہ شرعی اتفاق می افتد بعد

وانشال او امر اطمینان محسوبست چه جائے سیاست مدن و جہاد کفار و عدل و
 داو که از خلفا صدور یافت پس بغایت اینزدی اشکالی باقی نماند آمدم بر
 جواب الزامی و تقریرش باین عنوان می توان کرد که از کتاب کشته و دیگر
 کتب مجال امامیه چنان واضح میشود که حضرت ایستاده معصومین در باب معتدایان
 شعبه مثل راه که عدم انظار است در یک وقت سه بار چنین و چنان گفته
 اند پس اگر امامیه دعوی اقتدائی ایماه این بیت رضی الله عنهم و درودنی دارند
 باید که همان الفاظ را که بطور کنایه ادا کردم در باره پیشویان خود سیمار تیره که
 در اعتقاد اشتراک سزاوار است از اصحاب ایستاده بدی استثنی و مخصوص بود و طیف
 سازند این تقریر که بنده عرض کردم زینهار بالصوف خلط نیت و فقط بر
 پنج حکم واقع است مرزا صاحب موصوف بعد شنیدن این جواب گفتند که
 که خوب گفتند چنان می نماید که کسب سیر را دیدم آید امامیه را تکرار جواب باید
 کردن بستر عذر چهارت خواستم و از خدمتشان بر حاشم و هرگاه جنابشان
 وقت احصت مشتاق محبت یافتیم باز رفتیم تا آنکه چند سال بعد که صحبت بود
 درین اثنا اجارت دادند که اگر حاجت بکنایه افشده در همین جا مطالعہ باید نمود
 اتفاقاً چند بخت به سبب بعضی از مکروهات بخدمتشان مشرف نشدم
 و فرزندان عالیشان، شان که در اثناسه راه احیاناً ملاقات میکردند پیام
 اشتیاق میدادند تا آن که بود از فرصت افتخیر بحال شوق و تعظیم و توقیر باید الو
 پیش آمدند و فرمودند سخا اینک می بینم به پیدار است یارب یا بخواب طوع
 کردم که وجه استبجا و حجت گفتند بخیاال من را سنج بود که اکنون است و صحبت
 برگز دست تو آید و گفتیم که این خیال چگونه بخاطر شریف جا گرفت زریب
 سم میگردند و من میجو بودم که وجه تبسم چه باشد باز فرمودند که راست بگویند

که این قدر شدت چرا گذشت و چه باعث باشد که تا چند هفته قصد استیفاء نکرودید
 گفتم مگر وی چند پیش آمد از بیماری غیرزان و بے انتظامی خانه الی غیر ذلک پس
 بار بار سخن می گفتند که آن بالغ چیزی دیگر بود گفتم خود بیان باید فرمود
 پس متوجه بیان ماجرا شدند و گفتند که آمد و رفت شما نزد من بر خباب
 مجتهد الزمانی و اولیای ایشان ناگوار بود خواستند که این سلسله را بطریق
 لیل که مراسم اطلاعی برادست ندید بریم کنند و ندید برش بخاطر ایشان چنان
 گذشت که بر در و دیوار چیزی باید نوشت که شیعیان در امام مجرم بگویند و
 بازار براسه اندامی ابلت سبکبند من به سبب فقدان بصیرت خودم دید شما
 آخر مکتوب در دیوار را دیده مفارقت اختیار خواهید کرد قضا را من برین
 مشوره با لہام الطی مطلع کشم و بعضی از مردم را طلبیده گفتم که انصاف
 همین است که تمامی علمائے شیعہ نزد اہل سنت برائے تحصیل علوم روند
 و بعد از استعداد در صحبت ایشان بہتر برند در گاہ کسی از ایشان فقط برائے
 ملاقات ما آمدہ باشد خواهند کہ او را ایذا نهند و راه آمد و رفت را برسد و بخانہ
 سبحان اللہ این چه صلاح است کہ از راه فساد شما اندیشیدہ اید قسم
 بقدرت قادر بہمتامی خواہم کہ اگر شما چنین می کنید کہ شما را نزد خود بار نخواہم
 داد و گاہے با شما ملاقات خواہم کرد چنان می نماید کہ این جز شما رسیدہ و شما
 در حالت انقباض بودید و ملاقات را قصد ترک نمودید گفتم حاشا کہ بر این
 جز رسیدہ و این واقعہ گوش رس گرویدہ باشد و اگر نیدہ را فریستہ بالضرورت
 کار ہائے ضروریہ بر پشت بامی زدم و براسے او ایسے شکر حاضر شدیم این
 امر در حقیقت باعث انبساط بود نہ انقباض العرص چون حال اشتباہ
 جناب مرزا صاحب سبب الزام بدین بدین درجہ بود سلسلہ آمد و رفت را قطع

و بعد از آنکه در این کتاب مذکور شد که در این کتاب مذکور شد که در این کتاب مذکور شد

مکر و مروت کے بحسب اتفاق مزار کاظم پسر اکبر علیخان فرزند نواب
 حیدر بیگ خان در رس پید ہو پورا از یکساو و لمحہ تقریر مذہب شروع کردند
 آخر رفتہ رفتہ بر بحث مسح پا دست انداختند کہ شاید باین تقریر از عہدہ
 بر آید بعد از یک دو ساعت ملزم شدند و دست از مسح رطبتیں ہٹا کر
 و جناب مزار اصحاب باوصف استدعا قیل و قال چیز سے گفتند بلکہ نقش
 دیوار بود و چون نوبت بسکوت انجامید پسر اکبر علیخان بمزار اصحاب
 گفتند کہ در عقب ستیان لاف و کذات نمودن و درین وقت کہ دلیل
 نزد من تمامہ و زردن باعث مزید حیرت است مقصود ازین
 تشبیح آن بود کہ جناب مزار اصحاب بہر حال مجھ پر آئید و بناظرہ پر و ازند
 و بہ بحث و جدال در آویزند ہر سے ناگزیر متوجہ شدند و دلیل پر سپیدند۔
 گفتند از کتب شیوہ نیز بہ ثبوت میرسد کہ غسل مسح را شاملست و لایعکس ہیں اگر
 مقصود کہ آیت وضو مسح پا باشد بھاسیلین ضرر سے نہیں ساند و بر تقدیر غسل نماز ہا
 شیوہ کہ غسل پا را خلاف آیت کریمہ میدانند و بہ اہل سنت ملین مخالفت قرآن
 مجید میکنند و سختی عقائدی نمایند باطل و در آحادیث شیوہ موجود است کہ ہر گاہ
 نماز مقبول نمی شود از عباد است دیگر حسابے بر نہیں آرد و در پایہ اعتبار شمس
 نمی نهند چنانچہ از کتاب عقبات الاخرہ ہم لمعان ظہور میدہد و دلیل نقلی آنکہ
 در روایات شیوہ از ایہ غسل پا ہم روایت ہیں با بر جنیہ عمل می کنیم کہ بدرستیہ
 نقلی موید و ہم بر دایت و دلیل نقلی آنکہ است و اظہر شدہ رب العالمین جناب مزار
 صاحب نام کتاب پر سپیدند گفتند استعمار موجود است جناب خان مگر
 شدند و آخر کتاب مذکور را بعد تجسس بر آوردند مقام معلوم را بر کشادہ
 حدیثی بر آوردند کہ اول بیدعاست یعنی حضرت امام صادق رضی اللہ عنہ

که در صحیفه شان حکم شده بود که حق را ظاهر کنند و جز خدا از کسی نترسند
 چنانچه در کلینی است بخطاب ابو بصیر که در تشیع او کسی را مجال دوم زدن نیست
 فرمود که اگر در وضو بجهت شکیان دستهای خود را اول بشوید پس غسل دوم
 را اعاده بکن بستر دستها بشوید و اگر چپ را بر راست مقدم کنی در آن نیز
 همین حکم است و اگر غسل بر جلین را بر سجده مقدم داری بهمین حکم در آن جاری است
 از استماع محصل حدیث جناب مرزا صاحب نیز سکوت فرمودند چون
 حکایت بر پایان رسید جناب خان صاحب اسوه المتکلمین طایفه عرض کردند
 که اینست حال بنده که گاهی مذاهنة نکردم و زینهار کرد و تقیه نکردیم پس
 گفت که فالسے در لباس تشیع نزد مرزا صاحب می رفت و روغ گفته و
 این وقت با من مفصل باید گفت که نام راوی چیست گفتند محضر رضا که دعوی
 طلبیت و با جناب مرزا صاحب قرابت دارد ندیدم **ع** خدا از تو را منی
 محضر رضا به بشر طیکه نیکی و فری و شکی و دوا و احسان خود را نسبت باو یاد کرد
 و اینقدر بر زبان آورد و حال روایت شان آنچه هست خود معلوم که اعتبار
 ندارد گفتند البته سخن شان محل اعتماد نیست و اکنون تحقیق حال واضح شد
العرض جناب قدوة المتکلمین تا اتمام این حکایت که تعلق مناظره قدیم و جدید
 داشت هرگز چون و چنان نگردد بلکه در مناظره اول فقیر جاسک گفته بودم که
 مشغول خلافت خلفا منانفص ذکر اعلیٰ نبود آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا
 سبحة من ذکر الله تلاوت کردند و در مناظره دوم اعتراف نمودند که البته اذکتیب
 فتوح امامیه ثابت می شود که غسل مستحبه وضو است و غسل مسر شامل است ولیکن
 سنخیک بعد استماع قصه مذکور فرمودند اینست که امام رازی در تفسیر
 یغزاید که مسج باذیب ابی بیت رسولی درست صلی الله علیه و آله بهمین پس

چگونه از آن تجاوز می باید کرد و گفته که ملاذ او در فهم عبارت جناب را اشتباه
 رود و آیه باشد چنانچه در فهم حدیث فاروق بن خطاب این عباس رضی الله
 عنهم که منائب او را بر شمرده و او را از جرح در وقت اختصار منع کرده از جناب
 منعطفه واقع شد که لفظ و امامتتری من جزعی نه من اجلک و من اصحابک که
 برای غمخواری مخاطب بود بر حصول خوف از این عباس و تظلم او در روز قیامت
 عمل کردند و استدلال از آن بر غصب خلافت نمودند و بزعم خود با اثبات آنجا
 که فاروق از همین جهت می ترسید که این عباس و حضرت بر تظلمی
 که از اصحاب این عباس بودند و ز قیامت تظلم و شکایت از غصب خلافت
 خواهند کرد و حال آنکه جرح فاروق از جهت قتل بود که فتح باب آن
 مقتضای حدیث سرور انبیا بعد از وفات فاروق تعیین گشته پس باین جای
 فرمودند که جرح از جهت تظلم بقای تو و امثال تست که نوجوان اند و
 شارحین باین معنی تصریح میکنند و در شرح بخاری ضبط می نمایند و جناب
 باین امور التفاتی نکرده بصورت خیالی خود همین قرار دادند که ترس فاروق
 از جهت مذکور بود حال جناب امام حسن را هم یاد نظر نمودند که در وقت
 اختصار چه خوف و ترس بر ایشان غالب افتاد و از هول مطلع چه زار
 نایبها کرده اند اینهمه را محمد بن و شکامین شیخ ابو امام حسن و دیگر بزرگان
 دین روایت می نمایند و العجب که اینهمه خیالی سلمی نگذشت که جناب تظلم
 کدام معنی و از اصحاب این عباس بودند و در باب تظلم و غصب حقوق این
 عباس نسبت اصلیت و جناب امیر نسبت فرعیست و اینست پس چنانچه
 چند بس در این امور غلطه بار و داده در فهم کلام امام رازی هم نیست
 پیش آمده اینهمه را شنیدند و قدرت بر جواب نیافتند گفتند که عبارت

امام رازی که بسیار سلیس میباشند چنین نبود که اسشتیهای دوران واقع
 شود و در فهم آن صعوبتی رود هر گفتم مسلمتاً و لیکن بیان باید کرد که اجماع اهل
 بیت بر مسح رطلین از عبارت امام معلوم میشود یا احدی از اهل بیت چنین
 گفته و مذہب او مسح رطلین بوده فرمودند که از آن عبارت اجماع اهل بیت بر
 می آید و فهم شد و فراد آن راهی نیست گفتم اکنون بیان باید کرد
 که مراد از اهل بیت کس است که اجماع شان برین امر قرار یافته گفتند اهل
 بیت کتب و جناب چنین است و نزد اهل سنت از و این طاهرات هم داخل اند
 الی غیر ذلک و حال آنکه در کتب ما از جناب مرتضوی و اهل بیت المومنین و دیگر
 عمای اهل بیت غسل قطعاً و عمل بدان جز با چیزی هرگز نیست و بنده بر
 اصول امامیه سوال دارم که داخل شدن جناب سید در آیت کریمه بطریق تطهیر
 از اجماع عبارتست و تعداد و شمار ایشان در اهل بیت از اتفاقیات با اختلافیات
 گفتند که این تحقیقات یعنی چه گفتم تا بر امری آگاه گفتم که گوش رس نشده باشد
 و درین بحث بکار آید گفتند آن چیست گفتم جناب سید را اکابر امامیه در
 اهل بیت قطعاً داخل نمیفرمایند گفتند که محل تعجب است گفتیم تعجب نباید
 کرد که در کتب معتبره مثل کلینی و شرح آن موجود است چنانچه در کتب اهل کلام
 بیان کرده ام و جناب آن مقام همانندیدند و از کتب اهل سنت عموم و شمول
 ثابت است و روایات امامیه در باره ماری قطیبه رضی الله عنہا بکاتب معتبر
 دیده ام که متقنی آنست که ماری قطیبه درین گروه با شند فرمودند که شان قبول
 آیت تطهیر از روایات فریقین دلالت بر مدعای ما دارد که اهل عبارات
 اند نه غیر ایشان و من درین خصوص چند جزو نوشته ام و سلسله سخن بجناب
 شاه عبدالعزیز قدس سر کشیده جناب شان در حاتم تقهیر است تطهیر

عبارتی برآید و فع اعراض از طرف شیعه گفته اند که معترض برین مذہبی
 نمی باشد بدل گفتیم که این بما تقریر است که بتقلید کتوری او اگر دند و اینقدر
 بر زبان آوردم که از ذات سامی چنان لامع میشود که معنی کلام حضرت مولانا
 قدس سره العزیز بنجابی در صد در دو قحچ گردیده باشند از استماع این
 فطکره برابر زودتد و فرمودند که هیچ اشکالی در آن عبارت نیست گفتیم
 در آن مقام جناب نوشته اند که الف و لام المعترض برآید عهده خارجی است
 فرمودند که واقعی در اینجا این سخن نوشته ام و ازین اخبار چنان می نماید که
 شما آن مقام را دیده اید و حال آنکه این ماجرا با یقین بشما رسیده آنوقت
 مصلحت ندیدیم که تک برایش درویش باشم و بذكر قصه نورالدین حسین در
 صدور آزار می باشم که آن شخص چنان نوز و نامت خجسال بتعلیم و
 تلقین شان متوجه و سرگرم بود بجهیک جناب مستطاب ماده تالیف و مقطعات
 خود را اولاً برآید و دریافت آنکه کدام یک ازین روایات در جواب سنیان
 بکار خواهد آمد و معارضه آن با مثل از سنیان نتواند شد و کدام یک لیاقت
 ندارد فرستادند بار همین رساله را که عبارتش نشان داده بودم از غایت
 مستور به چشم فلک هم آنرا ندیده باشد بقدر تالیف برای اصلاح نزد نورالدین
 حسین ارسال داشتند و در تشبیه و اختفای آن مبالغه فرمودند و عنایت ایزدی
 بدست من اقتاد و با جمله این حکایت را اظهار نکردم و گفتیم که اگر ندیده ام بارها
 مضمونش زبانی ثقات شنیده ام باز سخن در آن اقتاد که عبارت تحقیقیت
 آنچه بر زبان آوردند مطابق نبودند باندک تامل نشان دادم و کتاب
 طلبیدم فرمودند نزد ندیده نیست گفتیم از جایی دیگر باید طلبیدند پذیرفتند
 تا ما دار و بر دست حضار مانند محبتان سابقه ذیل شوم گفتیم تو ری خوش

باید فرستاد و بر خاستم و بعد چند سئ گفتم و وعده را وفا باید نمود و آنکه تحریر
 خود فرستادند و نشان بحث تر و علامت خویش بدان عمل شدین حضرت
 زیرا بر هر دو قاضیه اهل بیت از من پرسیدند که در منتهی کجاست نشان در آن
 نهاده و حدیث در متعلق حال حضرت ماریه نوشته هر دو را فرستادم و
 از اینجا بوضوح پیوست که آنچه در قبیل و قال تبعاً بر نه بان آمده بود یعنی حال حضرت
 ماریه از ابالذات گردانیدند و بنا و مناظره بر آن نهادند کاش قصه واقعی را
 بطور اینجا و اختصار بیان می نمودند چنانچه در بعضی از مقامات اختصار
 می کنم و تفصیل را بر رساله دیگر محول بنمایم تا معلوم بشود که در بحث غسل او مسخ جلین
 دعوی اجماع اهل بیت رسول الثقلین بر امر ثانی بود و می گفتند که در تفسیر امام زین العابدین
 مدعا موجود دوم آنچه گفته اند که در سند این سخن همیشه الح غالی است و پس نیست
 مقصود ازین اجمال آنست که عوام را فریب دهند و بقلوب شان را مسخ گردانند
 که این بحث مطرح نظر جانبدارین بود و حال آنکه قصه نوشتن این حدیث بهان عنوان بود که یاد
 کردم و الله علی ما اقول شهید سوم آنکه مضمون رتبه سابق که تقویم پارسی
 عبارت از آنست یاد و بایندن باعث تنزکات حکایتی است که اهل صدق و صفا
 نوشته اند که بزرگی از صاحبان با یکی از اصحاب خود که وعظ و تذکر مردم را
 چنانکه پیشه و اعطین است قصد میکرد و گفت ای فرزند اول باید که در سینه
 آیت از قرآن مجید نظر کنی آیت اولین اما مردون الناس بالبر و اتقون انفسکم
 و انتم تلونون الکتاب افلا تعقلون آیت دوم حمله عن شعیب علیه السلام
 و ما ارکیدان اخافکم الی ما انکم عنده آیت سوم یا ایها الذین آمنوا لم تقولون
 ما لا تقولون بعد از ملاحظه این آیات اگر پیشه و اعطین بهتر نماید اختصار
 داری سبحان الله کسیکه لیاقت آن ندارد که چند سطر از کتاب منتهی الکلام

تواند فهمید او این جرات و جبارت بجم رساند و گوید که و تبره محصلین اینست
 و مریدیت آنکه هرگاه معمول اهل تحصیل است که اطراف و جوانب را هم از
 کلام حضم پیش نظر دارند و زوایا و جنا یا انصب العین گذارند پس اغماض
 از عبارت فقیر که باعث قطع شور و شغب این معترض است و تطبیق او را
 در معنی البیت از سیخ برمیگرداند نمودن و مواعظت و تذکیر بدین شد و در بیان
 افزودن خود را نزد تمامی خواص و عام رسوا فرمود و نسبت یافته و هر چند بنظر
 مناسب نبود که حکایت مذکور را پیش معترض که باز دل زندگی رسیده اند و کفر نایم
 که من هنوز بر پناه نرسیده ام ولیکن بقول حکما بزرگی بعقل است نه بسال و
 توانگری بدل است بدبال الغرض بتباینه دانی بعد ظهور رفیقات عمده المشککین
 مقصود فقیر چون شمع در اجمن و اکتاب نیمه روز روشن شد که قصور نظر بلکه فقدان
 بصیرت است رسیده که معنی عبارت سلین است که دفع دخل مستور بود که
 عرفت نتواند فهمید پس فهم تمامی کتاب چهاره داشته باشد یا نقد در
 تعلیه مصداق احتار النار علی العار برگزیدند که ذره از بصیرت قلبی مانند سائل
 اعمی که قصه اش در کتب اهل تحریر و دست باقی نماند و حال فهم و فراست
 فقیر بر دست از کتابش عیانست که اطراف و جوانب کلام مخاطب
 بلکه اولین و آخرین او را نیز آنقدر پیش نظر داشتیم و با حاطه مقولات و ترجمات
 شان آنقدر کوششیدیم که قلوب متشیعین از مجتهدین و مقلدین سیما کاتب
 مکاتیب مذکور خوب میدانند بلکه اگر جهاد علمای شیعه مثل نعمانی و ثنائیتی
 و طوسی و حلّی بقید حیات می بودند با عرصه ظهور را بر حجت خود و شک افزای
 شب و بچوری نمودند قدرت برین عذرها بنیافتند که من از کفایت خود از طرف
 شیعه تقریر میکنم و ازین سبب نوبت بدان انجامید که در روز چند جزو صد و پنجاه

دوام و منتهی الکلام را پیش مخاطب نهادم و درین اوراق نیز بنیابت این روی
 طریق سابق را با وصف کسرت و غربت ملحوظ داشتیم و نظر باصرار و الحاج
 احباب در هر بحث بطور جامع و مانع کلام را از حنیض زمین بعرش بین
 رسانیدم و بر یک جزو صغیر سبقت و پنج جزو کبیر با وجود متانت بسک تحریر
 کشیدیم پس رو بر دست فقیر و تیره محصلین را بیان کردیم حکمت بلقان آمون
 وزیر بکرمان و زوختن و قفل را بنید آوردن و خزینه را بسوی جناب
 بدون است چهارم آنکه پسیند حال اشکال مذکور که طفلان زبان رفته
 بود از فقیر حقیر که سواد لاش را زیر طعن گرفتند و باعث استفسار شد
 از عجایب مناظر است که بنیابت مخاطب صدورش از کسی مترصد
 نیست چنانکه دعوی عجز کمترین مصدق مثل مشهور است که دروغ
 گویم بر وی که او اینک نقل رقعات جانبین بر میدارم اهل انصاف ملاحظه
 کنند که کدام یک از من و ایشان سپرد و معرکه انداخته دوست از ما
 بالذات برداشته و بتقریر امریکه بالعرض بود علم افراشته و مانند اطفال
 عذمت شبا و غایت عنکب اشیا و در برخی خود گذاشته رفته
 فقیرت بنجاب خان صاحب تحریر آنکه بعد سلام مسنون گذارش
 است که اول از حال مزاج شریف استفسار میکنم باز اجمال از حال خویش
 درین تالستان خبر میدهم که از شدت گرمی و تشنگی آتاب تحریر و تقریر ندارم
 بلکه از چند روز ضعف دل عارضی است معجزه امکروبات هم در پیش آمد که
 شایسته پایه عرض خواهم رسانید و سی روز رفته شریف دیدم بخیاں بود که
 صبحدم جوابش خواهم نوشت از خاطر افتاد این وقت که تحریر سامی را بر
 بالین یافتیم بر خود از دیدم که ملازمان سامی در محنت انتظار خواهند بود ملاذا

سخن جناب بعد شام بحث غسل مسح رجبین این بود که امام رازی علیه السلام
 در تفسیر کبیر معترف شده و گفته که مسح پا مذہب اہلبیت است گفتیم کہ غالباً
 حضرت را در فهم کتاب پایاں مدعا شد تنبہا رود اوہ باشد و بعد تسکیم اجماع
 ہر اوست یا اثبات و اہل کسا و آل عبا مقصود اندر شی ائمہ عشرہ با توجہ نشان ہر دو
 شوق اول مطلع نظر شریف بود گفتیم جناب سیدۃ النساء علیہ السلام و النساء و زمرہ
 قاورہ ہا بیت اہل بیت قطعاً نزد تشکیکی و داخل ند چون استنبہا و از حد گذشت
 گفتیم از حدیث کلینی بری آید مقام شجر اب نیست و طلاق لفظ اہلبیت در احادیث
 بر و تکرار اہم ہر دست پس قصد ماریہ قطبیہ رضی اللہ عنہا یا و کروم اکنون لحدیث
 حضرت سیدۃ النساء از دایرہ اہلبیت و اطلاق آن ہر ما در مکرم حضرت اہم
 کہ در کتبہ ضعیف و کبیر و پیرہ ہا شد کہ ام سخن باقیست اصل عارا از دست دادن
 و دل ہر امور و تکرار ہا و مناسب نمی نماید ماری باید پرسیدن کہ لفاق اہلبیت
 بر مسح پا از تفسیر کبیر ثابت باید کردن و حضرت سنی اہلبیت آل عبا نشان باید دل
 آری آنچه از تفسیر کبیر بعد اونی غور بہ ثبوت می ہنود و حاشا کہ اہل سنت را منظر
 اما میرا مفید باشد کہ لا یخفی علی من طالع التفسیر الکبیر فادرج البصر کرین بقلب
 البیات البصائر و خویشی زیادہ ازین پیر گوید و چون لوبہ العاقبہ یا الخیر بعد ختم
 کتاب مطالعہ گیرد آند کہ افع تعطش کرانی تواند بود و آن اینکہ جزو تخریر آن تخریر را
 بکاتبی سپردہ ام روز تا شام لفاق اصل را خواہد رسانید بشرط صحت فردا بعد تصحیح
 اصل را نزد سانی خواہم نوشت تا با ز وقت فرصت بتخلیہ ملازمان متوجہ خواہم
 شد انشاء اللہ تعالی کہ قور خا لہما حسب رقعہ راحت اتما کہ موصول شدہ
 بسبب ضعف کہ قلم بر ہشتن موقوف اورا کہ شاعت جزو تقیل شدہ است بلکہ
 جواب علی لغوی بسیار است ملازمان تصدیقاً شروع را کہ مبتدیان بدلیل طول و نب

طائوس نقص و تفضیه کمال عظیم من الله بانه میبکند بر یاد فرموده در باب جزو
 مسلسل بنده همچنان ارشاد کرده اند که لکن در باب آیت تطهیر است که در
 سلف هفت جزو نوشت تمام پس لکن الا عظیم من الکل نیز نوشته بود در پیش
 جناب و این همه نفس سوزی برای کسبت خدا کند که مخدومی خان صاحب بهادر
 انگاه اندر حج و نحو او خلاصی یابند و بواسطت شان تالیف بی سرو پا بهمانجا
 خدمت برسد و الا هم خواهد رسید و کلام سانی در باب عبارتت محقق بلوی
 این بود که معنی عبارتت آنچه تو خصیده غلط است معنیش و کسین فقط مشتاق
 این معنی آخر بوده ام حاجت بکلام زاید نه بود که کلام پیامین بنده و انشقیق
 متفادع مارا بتوصد حساب باقیمت بسیار شد نسبت ان اهل لاهل و بافتنای
 ان جناب که تفسیر بر غلط معنی مذکور و وعده تخطیه فرموده اند لکن با و بیگویم
 که آنچه جناب معنی حدیث متعلق بجناب ماریه تطهیر فهمیده اند با و تعیبت
 علامه مدار و متخرج عصای سابق بجهل مده و ما لیا تبصره کلماتش شده جناب
 خود امان نظرا کار فرمائید و الا ناچار گذارش خواهد بود پیرفت زیاده
 و السلام بر حق که در این تفسیر اقل الحلیقه اول الاحال اعتدال مزاج سانی
 استفسار میکنند تا تباعض میاید که امر ثانی جا بیکه این نشان میگذارد و در
 کلیه ملاحظه فرمائید و اقتار الله تعالی جواب زخمیه و الا تا فرود خواهم نوشت
 در ذیل آیت و معلومید مضمونیکه جناب فرمودند که امام در تفسیر نوشتند که
 نه باب اهل بیت نبوی صلی الله علیه و سلم رحلین است بحم نیرب استقام السلام
 غیر تمام زخمیه و دیگر که تشبیهی در ان نمودم و از تخریفش و در گذشت که تفسیر صحیح
 بصلی آوردم که لاف و کزاف خود را از تفسیر کسی چنان ثابت نمیشد
 وقت تخریب این اوراق بود یاد و ازین زحمات هم بعنایت سبحانی و انج

گفت که جناب فخرالباب با انجمنه تذکیرت و تصریحات تا این وقت که رخت
 سفر سینه عازمه تقرب امر او سلاطین و مدعی اراده تقبیل بر غنایات عالیجات
 امیر دین اندر قدرت نیافتند که دعوی خود را یعنی امام رازی در تفسیر کبیر اعتراف
 کرده که مسح پانزدهم اهل بیت رسول خداست صلی الله علیه و سلم و جمعین مجموع
 اثبات ارتد و سینه تقدر هم ممکن نشدند که ثابت فرمایند که مذکور حدی از اهل
 عبا که بقول جناب اهل بیت بوده اند نزد امام رازی مسح رجبین است خواه
 جناب امیر باشد و خواه حضرت فاطمه و خواه یکی از سبطین رضوان الله علیهم
 اجمعین بلکه یا نزد کبارین نوای و دیگر استناقند و اصل بحث را از دست
 راه نفسانیت گرفتند و چنان گمان کردند که معنی کلام صاحب تحفه محمد و
 که شبیال شریف آمده و این امر را اصل امر نقل را از تفسیر کبیر و غیره رایج
 قرار دادند و مردم هر آنکه از تفسیر کبیر برود ایت بعضی از عالمان
 نیست و جوهر مسح از امام محمد باقر علی است و اشاره بجوابش در کلام
 زفواه ل این اوراق عبارت از نیست موجود که ما را مضرتی و مخاطب
 نمیرساند و نه اطام حدی را که بروایت مذکوره اجماع اهل بیت بلکه اجماع
 اصحاب عبا هم ثابت نمی شود و در اصول اهلنت هرگز ثابت نگشت که آنچه
 از جناب امام باقر مروی باشد مثل قول معصوم محبت است تکلیف حجیت آن در وقت
 و قتی که فخرالباب افتد که در کتاب اهل حق از جناب امیر و دیگر اهل بیت به شوق
 و بلکه از جناب امیر صلی الله علیه و سلم و چهار میر اهل بیت عظام و صحاب کرام روایات
 مستفیضه مشهوره صورت نبرد چه جای آنکه در عبارت امام رازی احتمالی بعد از
 اسان بدست آید که اصل داده و هم ریسر اهل و چین را قطع سازد چنانچه انجمن مطالب
 خاتم این رساله تا نوسعت ذکر میکرد و نقش بیان می پذیرد و اینهم تا سید آسانی